فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)
دوره ۱۲، شماره۴۳، تابستان ۱۳۹۹، صص۶۷ تا ۹۲
تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۲

ویژگی‌های شخصیت‌پردازی در سه داستان از بزرگ علوی، جمال‌زاده، آل احمد

فاطمه کعب اصل[۱]، دکتر نوازالله فرهادی[۲]

چکیده

شخصیت به عنوان مهمترین عنصر داستانی از گذشته تا به حال دارای دگرگونی‌های مهمی از نظر ویژگی‌ها و نحوه معرفی در داستان شده است. در ادبیات پس از مشروطه، داستان کوتاه با حضور شخصیت‌های واقعی و نه قهرمانان افسانه‌ای شکل گرفت و نویسنده‌ها اشخاص داستان خود را از میان مردم عادی برگزیدند و دگرگونی مهمی در داستان‌پردازی پدید آوردند. در این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شد، سه داستان میرزا، ویلان الدوله و آفتاب لب بام از نظر شخصیت‌پردازی مورد بررسی قرارگرفت. با بررسی این داستان‌ها، به این نتیجه رسیدیم که علوی و جمال‌زاده شخصیت‌ها را به واسطه توصیف معرفی کرده‌اند ولی آل‌احمد از تکنیک‌های دیگری همچون کنش و گفت‌وگو استفاده می‌کند. همچنین شخصیت‌های آل‌احمد برای خواننده آشناتر از شخصیت‌های علوی و جمال‌زاده هستند. علوی شخصیتی سیاسی خلق‌کرده‌است که دارای پیچیدگی رفتاری است و از نوع تیپیک محسوب می‌شود، ویلان الدوله جمال‌زاده را هم می‌توان نمادی از افراد آواره و سربار دانست، اما شخصیت‌های آل‌احمد ساده هستند. نتیجه دیگر این است که شخصیت میرزا و شخصیت‌های آل احمد به جز مادر خانواده ایستاست ولی ویلان الدله جمال‌زاده و مادر داستان جلال پویا هستند.

کلید واژه‌ها: عنصر، شخصیت، داستان، میرزا، ویلان الدوله،آفتاب لب بام، شخصیت پردازی

[۱]. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران. ایران. ftm.kabasl@gmail.com

[۲]. استاد یار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
farhadi.na.827@gmail.com

مقدمه

شخصیت از مهمترین عناصر داستانی است که کنش‌هایش به حوادث داستان منجر می‌شود. در داستان‌های پیش از مشروطه، قهرمان به جای شخصیت قرار داشت و همواره در یک نقش ایستا باقی مانده، غالبا پیروز میدان بود و در مقابل او ضد قهرمانی نقش داشت که همیشه بازنده بود.

علاوه بر آن شخصیت‌ها با توصیف راوی و به طور مستقیم معرفی می‌شدند. داستان‌های کوتاه پس از مشروطه از این قانون تا حدودی فاصله گرفته با تولید شخصیت‌های خاکستری که مانند انسان‌های معمولی رفتار می‌کنند داستان را به واقعیت‌های روزمره نزدیک کردند. با این‌وجود هنوز برخی داستان‌های این‌دوره شبیه به قصه‌های قدیمی بوده و شخصیت‌های سفید و سیاه خلق می‌شوند. بر خلاف شخصیت‌های قصه‌های فولکلور یا حکایات تمثیلی که تک بعدی بودند، در دوره معاصر انواع شخصیت را از جهات مختلف می‌توانیم بررسی کنیم. گاه شخصیت‌ها در طول داستان دچار تغییر رویه می شوند یا مواضع و دیدگاه های خود را تحت تاثیر محیط و شرایط اجتماعی عوض می کنند. گاه ممکن است شخصیت دارای ویزگی های چندگانه ای باشد ولی در مواردی هم شخصیت ساده و تک بعدی است.

داستان نویسان این دوره با الهام از واقعیات روزمره با توجه به علایق خود در امور سیاسی و اجتماعی به طرح داستان پرداختند.

در داستان‌های این دوره نویسنده شخصیت‌های خود را به نحوی انتخاب می‌کند که هر یک می‌توانند نمادی از افراد جامعه باشند. بنابراین با بررسی شخصیت های داستانی می‌توان به اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه پی برد.

بزرگ علوی، جلال آل احمد و جمالزاده از جمله داستان کوتاه‌نویسانی هستند که در آثارشان می‌توان شخصیت‌های واقعی، نمادین و تیپیک را یافت.

در این پژوهش سه داستان کوتاه از این سه نویسنده پیشکسوت انتخاب شده تا نحوه شخصیت‌پردازی و ویژگی‌های شخصیت داستان‌ها با هم مقایسه شود. این سه نویسنده متعلق به یک دوره بوده و با توجه به سبک متفاوت آن‌ها با این مقایسه می‌توان نمایی کلی از جامعه آن روزگار به دست داد.

پیشینهٔ تحقیق

استاجی(۱۳۶۹) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «شخصیت در آثار بنیانگذاران داستان نویسی فارسی جمال‌زاده – هدایت» شخصیت‌ها را در قالب نوع آن‌ها مثلا شخصیت‌های زن، شخصیت‌های مرد و ویژگی‌های کلی آن ها در داستان‌های جمال‌زاده و هدایت بررسی نموده است.

قصابی (۱۳۹۱) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی و مقایسه سیمای زن در داستان‌های کوتاه جلال آل احمد و سیمین دانشور» درباره نقش مادر در داستان آفتاب لب بام نیز اظهار نظری نموده است.

شمخالی (۱۳۹۳) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تحلیل و بررسی داستان‌های کوتاه معاصر ایران از منظر زاویه دید و طرح و پیرنگ با تاکید بر داستان‌های کوتاهی از محمد علی جمال‌زاده، صادق چوبک و بزرگ علوی» به طور مختصر به داستان ویلان‌الدوله اشاره کرده و راجع به طرح و زاویه دید آن صحبت نموده است.

شمسی(۱۳۹۱) در مقاله «بررسی تطبیقی دو داستان کوتاه ویلان الدوله و ویلان» ضمن مقایسه دو داستان، شخصیت و کنش‌های ویلان الدوله مشابه شخصیت داستان ویلان گی دو موپاسان دانسته است.

روش تحقیق

در این پژوهش که به روش توصیفی–تحلیلی انجام شد، سه داستان میرزا، ویلان الدوله و آفتاب لب بام از نظر شخصیت‌پردازی مورد بررسی قرارگرفت

مبانی تحقیق

تعریف شخصیت

میر صادقی در کتاب ادبیات داستانی راجع به شخصیت چنین می‌نویسد: «اشخاص ساخته شده را که در داستان و نمایشنامه و... ظاهر می‌شوند شخصیت می‌نامند. شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند وجود

داشته باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریبا مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند شخصیت پردازی می‌خوانند.»(میر صادقی، ۱۳۷۶: ۸۳-۸۴)

همچنین «بیشتر نظریه پردازان بر این باورند که که شخصیت اساسی ترین رکن یک داستان است. شخصیت فردی است داستانی که بر حسب نوع و گونه داستان و کوتاه یا بلند بودن آن و بر حسب موقعیت خود شخصیت، اصلی یا فرعی بودنش دارای وجوهی است که او را از دیگر افراد متمایز می‌کند»(بی‌نیاز، ۱۳۹۲: ۶۹).

انواع شخصیت

شخصیت‌ها را اشکال مختلفی تقسیم بندی نموده اند: اصلس و فرعی، ساده و پیچیده، ایستا و پویا، تیپ، قالبی، قراردادی.

شخصیت اصلی(protagonist) و فرعی (secondary)

مراد از شخصیت اصلی، فردی است که داستان بر محور او قرار دارد و بیشتر تمرکز زاویه دید بر اوست ولی اشخاص فردی به نحوی در حاشیه و در کنار شخصیت اصلی قرار دارند به طوری که میان او و شخصیت‌های اصلی رابطه‌ای برقرار است به طور خلاصه می‌توان گفت: «شخصیت اصلی همان شخصیت مرکزی و محوری داستان است و شخصیت‌های فرعی نیز در کنار او به روند داستان یاری می‌رسانند»(فرزاد، ۱۳۷۸: ۱۳۳).

شخصیت ساده (Flat) و جامع (Round)

شخصیت ساده یا سطحی، شخصیتی است که تنها با یکی از وجوه انسانی خود در داستان حضور دارد مثل ترسو بودن، خرافی بودن و خصایصی ساده و محدود دارد، ولی شخصیت جامع، پیچیده و چند بعدی است و با زندگی تقابلی همسویه دارد. شخصیت ساده به سهولت توسط خوانند شناخته می‌شود و هیچ کار شگفت آفرین نمی‌کند برعکس شخصیت جامع یا خواننده را به کنکاش و فکر در مورد خود فرا می‌خواند و یا خواننده را درگیر تصمیمات و برخوردهای خود می‌کند (ر.ک.همان، ۱۳۳). به بیانی دیگر می‌توان شخصیت جامع مشت خود را برای خواننده باز نمی‌کند و در نگاه اولیه نمی‌توان او را شناخت. رفتارهای او ممکن است ذات اصلی اش را نشان ندهد و در نهایت نتیجه کنش هایش خلاف آن چیزی بادش

که شخصیتش نشان می‌دهد. «فورستر» در کتاب جنبه های رمان، شخصیت ساده و جامع را به این شکل معرفی می‌کند: «اشخاص ساده که گاه نمونه تیپ یا نوع هستند در شکل ناب خود بر گرد یک فکر یا کیفیت واحد ساخته می‌شوند و شخصیت‌های ساده در داستان به سهولت شناخته می‌شوند و خواننده بعدها آن‌ها را به آسانی به یاد می‌آورد. این اشخاص بر اثر شرایط و اوضاع دگرگون نمی‌شوند بلکه در خلال شرایط و اوضاع حرکت می‌کنند در حالی که اشخاص جامع اشخاصی سازمان یافته اند که همه جانبه عمل می‌کنند و حتی اگر طرح داستان توقعی بیش از حد مقرر از ایشان داشته باشد می‌توانند آن را برآورده سازند این اشخاص می‌توانند به شیوه‌ای متقاعد کننده خواننده را با شگفتی روبرو سازند» (فورستر ۱۳۵۷، ۸۸–۱۰۸).

شخصیت ایستا (Static Character) و پویا (dynamic character)

«شخصیتی که تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد و به عبارت دیگر در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده است و اگر حوادث داستان بر او تأثیر کند، تأثیر کمی باشد. معمولا قصه‌ها چه کوتاه و چه بلند اغلب شخصیت‌های ایستایی دارند» (میر صادقی، ۱۳۷۹: ۹۳–۹۶).

«شخصیت پویا بر خلاف مورد قبلی شخصیتی است که در پایان داستان تغییر می‌کند و دچار تحول روحی می‌شود. البته دگرگونی شخصیت ممکن است عمیق و یا سطحی باشد» (پارسی نژاد،۱۳۷۸: ۴–۱۰۳).

شخصیت پروبلماتیک (problematic)

قهرمان پروبلماتیک یا قهرمان مساله دار از اصطلاحاتی است که گلدمن به کار می‌برد. قهرمان در جهان بیهوده و تباه به دنبال ارزش‌هایی است که هرچند امکان حضور در جامعه را دارند اما غایبند و دور از دسترس. قهرمان پروبلماتیک این را می‌داند مدام انتقاد می‌کند و مخالفت می‌ورزد و این تضاد بین او و جامعه به مرگ یا انزوای او منجر می‌شود.(ر.ک: محمدی،۱۳۹۵ :۸۱) به نظر می‌رسد منظور گلدمن، این‌ها افرادی هستند که بیش از سایر افراد جامعه می‌دانند و می‌خواهند بر خلاف مسیر عوام حرکت کنند یا این که با افکار خود

دنیا را تغییر دهند. در این صورت می‌توان افراد سیاسی یا مدافعان حقوق بشر یا حقوق حیوانات را که در راه هدف خود می‌جنگند و دنیا نمی‌تواند با آن‌ها تعامل کنند از این نوع هستند.

تیپ

«تیپ زاییدهٔ تحولات و تمایلات اجتماعی است که در وجود افراد تجسم یافته است. تنها در قالب احساسات و خصوصیات افراد می‌توان عوامل نامجسم اجتماعی را مجسم و زنده ساخت.» (پرهام،۱۳۶۲: ۵۹)

شخصیت قالبی

نوعی خاص از شخصیت‌های ساده است که بی‌آنکه از خود تشخصی داشته باشد نسخه بدل یا کلیشه شخصیت دیگری است. «او ظاهری آشنا و گفتار و رفتاری قابل پیش بینی و مشخص دارد و چون خواننده از قبل با الگوی رفتاری‌اش آشنا شده است به محض برخورد با او فورا او را می شناسد مانند جاهل منش‌ها،زن بابای ظالم و...» (استاجی،۱۳۶۹ :۴۳).

«شخصیت جامع از طریق اعمال ضد و نقیض و احساس‌های گوناگون دچار دگرگونی می‌شود و در مقابل موقعیت‌های مختلف رفتارهای متفاوت از خود نشان می‌دهد» (براهنی، ۱۳۶۲ :۲۹۱).

نحوهٔ معرفی شخصیت

«برای شخصیت‌پردازی در داستان از سه شیوه می‌توان سود جست: شیوه اول که در آن به صورت صریح و مستقیم به ارائهٔ شخصیت‌ها با استفاده از توضیح و تشریح پرداخته می‌شود و خصوصیت و مشخصه‌های شخصیتی به طور کامل بیان می‌شود. گر چه این شیوه در معرفی شخصیت، دارای وضوح و ایجاز است ولی عنصر مهم دیگر، یعنی عمل در این شیوه نادیده گرفته می‌شود. در شیوه غیرمستقیم، شخصیت از طریق عمل معرفی شده و عمل شخصیت داستانی در کنارتفسیرمشخصه‌هایش قرارگرفته و مکمل هم می‌شوند. گفتار، رفتار و یا حتی نام شخصیت نیز در کنار عمل او قرار می‌گیرد. سومین شیوه که رمان‌های جریان سیال ذهن را به وجود آورده است به ارائهٔ شخصیت بدون تعبیر و تفسیر می‌پردازد» (میر صادقی،۱۳۸۰: ۸۷).

بحث

شخصیت پردازی داستان میرزا

طرح داستان میرزا

میرزا و طاهره که نامزد هم هستند در حزب فعالیت می‌کنند. طاهره به علت کارهای حزبی بازداشت و خیلی زود آزاد می‌شود. او رابط بین سه نفری بوده است که پس از آزادی طاهره، دستگیر و اعدام می‌شوند و این موضوع شک انقلابیون را بر می‌انگیزد. میرزا با علم به عدم خیانت طاهره از او دفاع نمی‌کند و به دیار غربت فرار می‌کند. طاهره که باردار شده است اجبارا با مردی دیگر ازدواج می‌کند. و این مرد که روزنامه‌نگار است بچه او را هم بزرگ می‌کند. پدر واقعی دختر بعد از شناختن او، تصمیم می‌گیرد رازش را برملا نکند. طرح داستان باز است. تمام کردن داستان با پرسش، طرح را نیمه، رها کرده است.

شخصیت‌ها و نحوه معرفی آن‌ها

الف- راوی

اولین شخصیتی که می‌شناسیم، **راوی داستان** است که از زبان خودش معرفی می‌شود: «سالی نیست که سفری به خارج نکنم. کجای دنیاست که زیر پا نگذاشته باشم. مثلا روزنامه نویس هستم» (علوی، ۱۳۷۹: ۱۷) در ادامه توضیحات دیگری هم راجع به خود می‌دهد از جمله این که تصدیق ششم ابتدایی‌اش را به زور گرفته است. او خود در ادامه میرزا را به عنوان دوستی که با او در قطار آشنا شده معرفی می‌کند. **راوی** از سیاست بیزار است اما وقتی با زنش در مورد دوستی با میرزا مشورت می‌کند به این نتیجه می‌رسد که ضرری متوجه او نیست و شاید بتواند کمکی هم به او بکند. نام راوی «جهاندیده» است «در جای جای کتاب داستان‌نویس از درون روزنامه نویس سر بر می‌آورد پس ما گاه با وقایع بیرون از روزنامه نویس روبروییم و گاه از دیدگاه **مهری** و گاه از دیدگاه **مادر مهری** داستان به جلو می‌رود» (دهباشی، ۱۳۸۴: ۳۰۱). صدای **راوی** بیش از سایر شخصیت ها به گوش می‌رسد زیرا درواقع اوست که از جانب همه حرف می‌زند. حتی گاهی قضاوت می‌کند. به نظر

می‌آید ترسو بودن و فرار کردن و مسئولیت نپذیرفتن **میرزا** نیز که گاهی از زبان خود او گفته می‌شود عقیده راوی باشد. حتی **راوی** خود را از زبان این شخصیت می‌نمایاند مهربانی او با **مهری** و این که از پدر برایش بهتر است از زبان **میرزا** گفته می‌شود و نشان می‌دهد که **راوی** در پردازش شخصیت‌ها و چهره مثبت و منفی آن‌ها نقش دارد.

زمانی که **راوی** دخترخوانده‌اش را نزد **میرزا** می‌فرستد ولی با امتناع او روبرو می‌شود چنین نظری را ابراز می‌کند: «امروز صبح **مهری** را پیشش فرستادم او را نپذیرفت. این اخلاق سگش است تا کسی را نشناسد در به رویش باز نمی‌کند امشب باید خودم را آماده کنم و حقایق را به او بگویم.» (علوی،۱۳۷۹: ۲۰)

ب- میرزا

شخصیت اصلی داستان **میرزا** است و محور سخن راوی همین شخص است. **میرزا** شخصیتی جامع است که به سادگی نمی‌توان او را شناخت. افکارش برای همه قابل درک نیست و خودش نیز اقرار می‌کند که از گذشته‌اش ناراحت است و می‌توانست با کنشی ساده، زندگی خود و دیگران را تغییر دهد. **میرزا** جزو فراریان سیاسی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد که در سال ۱۳۳۲ وقوع یافت مجبور به ترک وطن شد. اولین چیزی که درباره میرزا می‌فهمیم این است که کتاب لطایف‌الطوایف می‌خواند و ایرانی است و اخلاقش هم این است که فضول نیست و از راوی سوالی راجع به خودش نکرده است و در شهری اروپایی در پانسیون زندگی می‌کند. **میرزا** شخصیتی سیاسی است که به همین دلیل به اروپا رفته و دیگر باز نگشته است. در صفحات بعدی راوی مستقیما توضیح می‌دهد که «میرزا زندگی‌اش را وقف مهاجرین سیاسی کرده است. می‌خواهد از وضع خانواده‌هایی که کسانشان در غربت به سر می برند اطلاعاتی کسب کند»(علوی، ۱۳۷۹ :۱۹).

راوی اطلاعات زیادی از نحوه زندگی **میرزا** در اختیار خواننده می‌گذارد. نحوهٔ غذاخوردن، سرگرمی‌ها، دست و دلبازی و غیره. از ویژگی‌های که راوی برای **میرزا** بیان می‌کند «اخلاق سگی» است به دلیل این که در را به روی غریبه‌ها باز نمی‌کند.

در این معرفی تضادی دیده می‌شود که اخلاق دوگانه **میرزا** را نشان می‌دهد. البته با توجه

به این که **راوی** خود شخصیت داستان است، این انتقاد از اخلاق **میرزا** می‌تواند مربوط به نوع دید راوی باشد که این رفتار را نمی‌پسندد بدون این که **میرزا** عملا شخص بد اخلاقی باشد.

«زمستان‌ها در طبقه دوم در ناهارخوری کنار پنجره می‌نشست و آنجا کار می‌کرد. کارش کتاب خواندن، روی پاره کاغذ یاداشت کردن و نقاشی روی ظروف سفالین و مینیاتور و یکه صورت‌سازی بود. همان جا شام و ناهار می‌خورد نه در اتاق محقرش که در آن در غیاب او پیشخدمت‌ها حق داشتند لباس‌هایشان را عوض کنند و به بزک خودشان برسند و یا ملحفه‌ها و رومیزی‌ها را اتو بکشند و وصله بزنند. ناهار غذایش سوپ و نان سیاه و سیب زمینی آب پز بود. در هفته یک مرتبه بیشتر گوشت نمی‌خورد. شب‌ها با نیمرو یا خاگینه و سالاد و یک گیلاس شراب – به شرط یکه پول داشت- برگزار می‌کرد.(ر.ک: علوی، ۱۳۷۹: ۲۲)

همچنین در مورد وضعیت سیاسی او نیز توضیح می‌دهد: «توده‌ای‌ها میرزا را مشکوک می‌دانستند مصدقی‌ها توده‌ای و سوسیالیست‌ها بورژوای وازده و دانشجویان بابا شمل که دیگر انقلابی نیست و امنیتی‌ها منحرف.»(علوی،۱۳۷۹ :۲۶).

همین ویژگی ها از **میرزا** شخصیتی جامع می‌سازد ولی او شخصیتی ایستاست. با وجود این که از کردار خود راضی نیست و اظهار پشیمانی می‌کند همچنان ترجیح می‌دهد از زن و دخترش پنهان باشد و گویا هنوز عقیده‌اش درباره همراهانش تغییری نکرده است و همچنان سیاست بر هر چیزی غلبه دارد.

به گفتهٔ بهارلو، «**میرزا** آخرین بازمانده یک نسل در هم شکسته و تمام شده است که بر اثر شکست آرمان‌های پیشین خود و در به دری و خفت کشیدن در غربت به شدت تلخ کام شده است.»(بهارلو، ۱۳۷۷: ۷۴)

در انتهای داستان **میرزا** خود اعتراف می‌کند که ترس او باعث شده که عمری در غربت بماند و مردار شود و آرزو می‌کند که کاش همان روزها به سراغ طاهر رفته حقیقت را از او جویا می‌شد.

«اگر من از جانم نمی‌ترسیدم و روز بعد یا وقتی خبر قتل سه نفر را – مدت‌ها پیش از آنکه منتشر شود- شنیدیم به خانه‌اش می‌رفتم- و با او چند کلمه رد و بدل می‌کردم تا

حقیقت را دریابم – بله آن وقت آن وقت خیلی چیزها صورت دیگری به خود می‌گرفت.» (علوی، ۱۳۷۹: ۵۰)

میرزا شخصیتی سیاسی است اما ترسو است و در ضمن این که از همسرش دفاع نمی‌کند فرار را هم ترجیح می‌دهد حتی پس از شناخت دخترش حاضر به معرفی خود نیست شاید از قضاوت شدن می‌هراسد. به قول دستغیب «فرد حزبی غنچه امید و زن زیبای خود را پایمال سودجویی خود می‌کند» (دستغیب، ۱۳۵۸: ۲۲۱)

«من پدر تنی او هستم. همین. نه بیش و نه کم. **مهری** باید دختر شما بماند»(همان: ۴۹)

ج– سومین نفری که در داستان معرفی می‌شود **همسر راوی** است که غیر مستقیم از او نام می‌برد: «مطلب را با زنم در میان گذاشتم»(علوی،۱۳۷۹: ۱۸) یا :«این افکاری است که زنم در مغزم چپانده است»(علوی،۱۳۷۹: ۱۹)

طاهره دختری اجتماعی و سیاسی است که بدون این که خیانت کرده باشد مبغوض واقع شده است. **طاهره** نیز شخصیتی ایستاست. او از ابتدا دارای شخصیتی پر جرأت و قوی بوده و هنوز نیز آن چنانکه راوی از او تعریف می‌کند افکار اجتماعی خود را دارد و بر راوی تاثیر می‌گذارد. وی بدون عقد ازدواج با نامزدش ارتباط داشته و سرنوشتش به خاطر بارداری عوض می‌شود. نقش مهم او در داستان این است که دخترش را تشویق می‌کند که پدر را پیدا کند فقط برای این که به او بگوید خیانت نکرده است.

«– حالا پدرتان را می خواهید چه بکنید؟وقتی ناپدریتان از پدرتان به شما مهربانتر است.

– مادرم – اما نه فقط مادرم – من هم همینطور. ما می‌خواهیم فقط به پدرمان همین را بگوییم که ما به او خیانت نکرده‌ایم.»(همان: ۴۷)

د. **مهری** دختر خوانده راوی چهارمین نفری است که از او نام برده می‌شود و از همان اول مشخص می‌شود که دختر واقعی او نیست و به واسطه میرزا می‌خواهد پدرش را پیدا کند:

«من حالا باید بروم و دست دخترم را در دست او بگذارم که پدرش را پیدا کند.»(همان: ۲۰)

این دختر کمی فرانسه می‌داند و تصمیم دارد پدر واقعی‌اش را پیدا کند. این شخصیت را درست نمی‌شناسیم که بتوانیم درباره‌اش قضاوت کنیم. او فقط برای این خلق شده که بتواند

رابطه‌ای میان **طاهره و میرزا** باشد و به این وسیله عدم خیانت **طاهره** را به گوش او برساند او به عنوان فرعی‌ترین شخصیت این داستان است و حتی به اندازه شخصیت‌هایی مثل **حمید و مینا** که راوی از قول میرزا اطلاعاتی دربارهٔ آن‌ها می‌دهد، در داستان جایگاه ندارد.

ه. شخصیت دیگری که راوی توضیح مفصلی راجع به او می‌دهد بدون این که نیازی باشد، صاحب پانسیون **خانم ایزابل** است که ظاهرا خاطرخواه **میرزا** است و طی سیزده سالی که **میرزا** در آنجا بوده از هیچ کمکی دریغ نکرده است. «صاحبخانه راستی و صمیمانه حامی او بود پیش همه کس پیش ایرانیان پیش مسافرین پیش پلیس و دانشجویان هموطنش و پیش کس و ناکس»(علوی، ۱۳۷۹: ۲۴). این شخص در حدود شانزده سالگی از آلمان هیتلری فرار کرده و با این که از سیاست سررشته‌ای ندارد ولی خوب بلد است مامورانی که می‌خواهند سر از کار **میرزا** درآورند دست به سر کند.

«صاحبخانه راستی و صمیمانه حامی او بود پیش همه کس، پیش ایرانیان، پیش مسافرین، پیش پلیس و دانشجویان هموطنش و پیش کس و ناکس. وقتی از سفارتی‌ها کسی می‌آمد آن وقت دل می‌داد و قلوه می‌گرفت تمام اطلاعاتی را که از اینجا و آنجا کسب کرده بود به رخشان می‌کشید... و همین که می‌خواستند درباره میرزا کنجکاو شوند کلفتی بارشان می‌کرد که سبیل از بناگوش در رفته‌ها نیز جا می‌خوردند.»(همان: ۲۴)

شخصیت‌های دیگری هم هستند که در داستان نقش چندانی ندارند فقط در ارتباط با میرزا است که معرفی می‌شوند و نبودنشان تاثیری در داستان ندارد. **دختر گوبایی و پسر الجزیره** که زمانی با او همراه شده و با هم زندگی می‌کنند. دخترک بعد از انقلاب کوبا به وطنش بازگشته و کارش گرفته و معروف شده است. همه این‌ها را میرزا برای راوی تعریف می‌کند. از دیگر شخصیت‌ها **مینا** است که **میرزا** او را شازده خانم می‌نامد و سرگذشتش را تعریف می‌کند. او از نامزدش که مرد فراری است، باردار شده ولی مرد او را ترک کرده است.

نوع شخصیت‌ها

برخی معتقدند **میرزا** می تواند شخصیت علوی باشد یا شباهت‌هایی به او داشته باشد:

«در هر داستانی که علوی می‌نویسد پاره‌ای از لحظات زندگی علوی در آن درج شده است. چنان که علوی پس از خارج شدن از ایران در اوایل سال ۱۳۳۲ دیگر نتوانست به ایران باز گردد و در فاصله سال‌های ۳۲-۵۷ بیشتر داستان‌هایی که نوشت درباره مبارزه سیاسی دربدرها و مهاجران بود.»(دستغیب، ۱۳۵۸: ۱۶۸) **میرزا** شخصیتی است که خود را فدای حزب و سیاست و مردم کرده و برای خودش زندگی نمی‌کند. این نوع شخصیت‌ها تیپ‌هایی هستند که نمونه شان در جامعه گرچه زیاد نیست، نایاب هم نیست. تیپ مبارز را می‌توان در مورد این نوع شخصیت به کار برد. از طرفی شخصیت میرزا تا حدودی پیچیده است ولی پویا نیست. شخصیت **میرزا** دچار تحول نشده، عقاید او تغییر نکرده و مانند روز اول است. اگر این مطلب را در نظر بگیریم که میرزا و همفکران او با حکومت مسئله دارند و نمی‌توانند دنیا را آن گونه که هست بپذیرند، با شخصیتی پروبلماتیک روبرو می‌شویم که در نهایت در زندگی شخصی خود با شکست مواجه می‌شود. این نوع شخصیت ها هرگز در جامعه نمی‌توانند آنگونه که می‌خواهند زندگی کنند. همیشه در انزوا و فرار به سر می‌برند و خود و خانواده را فدا می‌کنند.

راوی روزنامه نگاری است که در پی یافتن پدر دخترخوانده اش به سفر می‌رود. به عقیده یکی از پژوهشگران «او در واقع همان ناظم مدرسه نقاشی است که در جست و جوی راز پرده «چشم‌هایش» است.» (شیروانی،۱۳۹۰: ۱۳۴) بنابراین نقش مهمی درداستان ندارد و واسط است. او نیز شخصیتی ساده و ایستا دارد. **جهاندیده** از شخصیت‌های بسیار مثبت داستان است که جور **میرزا** را کشیده و با کمال میل دختر او را بزرگ کرده است. او از ابتدا **طاهره** را با همان مشکل پذیرفته و تا آخر به پایش ایستاده است. شخصیت‌های دیگر نیز همه ساده اند ولی نمی‌توان آن‌ها را تیپ و نماینده اجتماع دانست.

شخصیت پردازی داستان ویلان الدوله

طرح داستان

داستان طرح مشخص و منسجمی ندارد. **ویلان‌الدوله** شخصیتی است که هیچ جا و مکان مشخصی ندارد و خود را در خانه این و آن مهمان می‌کند و پیش خود گمان می‌کند که کارهای

مهمی دارد و فرصت نمی‌کند به خودش برسد یا به خانه‌اش سری بزند و وسیله‌ای بردارد یا حتی مردم اینقدر کار به او می‌دهند که هیچ شبی نمی‌تواند در خانه خود سر بر زمین بگذارد. «بیچاره ویلان الدوله آنقدر گرفتار است که مجال ندار سرش را بخاراند. مگر مردم ولش می‌کنند، مگر دست از سرش بر می‌دارند؟ یک شب نمی‌گذارند در خانه خودش سر راحتی به زمین بگذارد. راست است که ویلان الدوله خانه و بستر معینی هم به خود سراغ ندارد و درویش هر کجا که شب آید سرای اوست درست در حق او نازل شده ولی مردم هم دیگر پر شورش را در آورده‌اند یک ثانیه بدبخت را به فکر خودش نمی‌گذارند.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۱۹)

« **ویلان‌الدوله** می‌خواهد لباس‌هایش را بپوشد می‌بیند جوراب‌هایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عشاق چاک اندر چاک است، نوکر صاحبخانه را صدا زده می‌گوید: همقطار تو می‌دانی که این مردم به من بیچاره مجال نمی‌دهند آب از گلویم پایین برود چه رسد به این که بروم خودم یک جفت جوراب بخرم و حالا هم وزیر داخله منتظرم است و این که به خانه سری زده جورابی عوض کنم ندارم...»(همان: ۱۲۱)

سرانجام مردم و دوستانش از دست او خسته شده و به نوعی او را از سر باز می‌کنند تا این که تصمیم به خودکشی می‌گیرد و با تریاک خودش را راحت می‌کند.

شخصیت‌ها و نحوهٔ معرفی آن‌ها

اولین عبارت کتاب شخصیت اصلی را به ما می‌نمایاند: «**ویلان‌الدوله** از آن گیاه‌هایی است که فقط در خاک ایران سبز می شود و میوه‌ای بار می‌آورد که «نخود همه آش» است» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۱۹). مشخص است که راوی از زبان شخصیت اصلی او را می‌شناساند عباراتی که به کار می‌برد لحن ویلان‌الدوله است و حرف‌هایی است که به دوستان و آشنایان و کسانی که در خانه شان مهمان می‌شود می‌زند: «راست است که **ویلان‌الدوله** خانه و بستر معینی ندارد و «درویش هر کجا که شب آید سرای اوست» درست در حق او نازل شده ولی مردم هم دیگر پر شورش را در آورده‌اند. یک ثانیه بدبخت را به حال خودش نمی‌گذارند.» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۰۲)

راوی با لحن طنزآمیزی صفاتی همچون: بدبخت و فلک زده را به وی نسبت می‌دهد که لحن آدم‌هایی این چنینی را به یاد می‌آورد که در توجیه اعمال و رفتار خود، پر حرفی می‌کنند و در ظاهر اعتراض کند و خود را از زیر بار منت خارج کند. او پنجاه سال دارد و در همه این مدت آواره بوده است.

شخصیت او طوری است که از خودش هیچ چیز ندارد و به هرجایی می‌رود چیزی از مال صاحبخانه بر می‌دارد و ابایی هم ندارد که اعتراف کند ولی اعترافش را به نحوی با اعتراض و لحن حق به جانب بیان می‌کند که گویا تقصیر مردم است که او نمی‌تواند چیزی از خود داشته باشد:

«عبایی است که هفت هشت روز قبل از خانه‌ی یکی از آشنایان هم حوزه عاریت گرفته و هنوز گرفتاری فرصت نداده است که ببرد پس بدهد. بیچاره **ویلان‌الدوله** مثل مرده شورها هر تکه لباسش از جایی آمده و مال کسی است. والله حق دارد از دست این مردم سر به صحرا بگذارد**!**». (همان: ۱۰۵)

او وقتی موقع خروج از خانه میزبان می‌بیند جوراب‌هایش سوراخ و پیراهنش پاره است از **نوکر صاحبخانه** می‌خواهد که به اندرون برود و جوراب و پیراهنی قرض بگیرد و کار خود را این طور توجیه می‌کند: «هم قطار**!** تو می‌دانی که این مردم به من بیچاره مجال نمی‌دهند آب از گلویم پایین برود چه برسد به این که بروم برای خودم یک جفت جوراب بخرم و حالا هم وزیر داخله منتظرم است و وقت این که سری به خانه زده و جورابی عوض کنم ندارم» (همان: ۱۰۳)

سفرهای این شخصیت نیز همراه دیگران و به طفیلی است و چنانکه خود می گوید هر بار به دلیلی با یکی همراه شده و دوست و رفیق زیاد پیدا کرده ولی هیچ یک موافق و جور نبوده‌اند. نیازی به توضیح نیست که دوستان وی او را طفیلی دانسته و در اولین فرصت رهایش کرده‌اند که از شرش راحت شوند ولی او خود را از تک و تا نمی‌اندازد. بدبخت دو شاهی ندارد که یک حبه گن گنه بخورد....از مال دنیا جز یکی از آن قوطی سیگارهای سیاه و ماه نشان کذایی که خودش هم نمی‌داند از کجا آمده ندارد... ویلان‌الدوله به گرو گذاردن و قرض و نسیه معتاد است.

شخصیت‌های دیگری هم در این داستان وجود دارند که همه غایبند و با توصیف راوی و از زبان شخصیت اصلی شناخته می‌شوند. این‌ها میزبانانی هستند که دیگر حوصله این شخص را ندارند و سپرده‌اند که عذرش را بخواهند:

«**ویلان‌الدوله** خدا را شکر می کند که آخرش پس از دو روز و سه شب توانست از گیر این صاحبخانه سمج بجهد ولی محرمانه تعجب می‌کند که چطور است هر کجا ما شب می‌خوابیم صبح به این زودی برای صاحبخانه کار لازم پیدا می‌شود»(همان: ۱۲۰)

در کوچه هنوز بیست قدم نرفته که به ده دوست و پانزده آشنا برمی‌خورد. انسان چه می‌تواند بکند ! چهل سال است بچه این شهر است نمی‌شود پشتش را به مردم بر گرداند. مردم که بانوهای حرمسرای شاهی نیستند.»(همان:۱۲۲)

شخصیت دیگری هم به نام **ویلان‌العلما** نام برده می‌شود که با وی دوست بوده و اینطور که از نامش پیداست آخوندی بوده است که وکیل وصی تاجری شده و با زنش ازدواج کرده و صاحب امکاناتی شده است. در مورد این شخصیت چیز بیشتری نمی‌دانیم.

شخصیت‌های فرعی دیگر **میرزا**یی است که **ویلان‌الدوله** از او دوات و کاغذ می‌گیرد و همچنین **عطاری** که به او تریاک می دهد. این دو شخصیت آدم‌های معقول و خوبی به نظر می‌رسند. **عطار** در قبال قوطی سیگار خالی به او تریاک می‌دهد و **میرزا** نیز با کمال ادب قلمدان و کاغذ را به او تقدیم می‌کند. «**عطار** قوطی را گرفته نگاهی به سر و وضع **ویلان‌الدوله** انداخت دید خدا را خوش نمی‌آید بدبخت را خجالت داده و مأیوس نماید.»(همان: ۱۲۳)

نوع شخصیت‌ها

شخصیت اصلی را می‌توان «نمادین» دانست «**ویلان‌الدوله**» نماد انسان‌هایی است که قربانی جامعه شده‌اند و همه چیز را به خاطر ساختار اجتماعی فاسد از از دست داده‌اند. شیوه برخورد **ویلان‌الدوله** با مردم، شرح حال گذشته و طرز برخورد مردم با او نشان می‌دهد که فردی بسیار ساده و صمیمی است. مردم به او اعتماد می‌کنند و او را به خانه‌هایشان راه می‌دهند. اما این مردم همان مردمی هستند که باعث نابودی او شدند. اینان همان انسان‌هایی

هستند که تن‌ها یک شب یا دو شب پذیرای او هستند:.. ولی محرمانه تعجب می‌کند که چطور است هر کجا ما شب می‌خوابیم صبح به این زودی برای صاحب خانه کار لازم پیدا می‌شود!» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

از نظرگاهی دیگر شخصیت اصلی ساده و ایستاست. این شخصیت هیچ کنش مشخصی ندارد آواره‌ای بی‌فکر و بی‌ریشه است که فقط دنبال جایی برای خواب و چیزی برای خوردن و گاهی لباسی برای پوشیدن می‌گردد و در سراسر عمرش هیچ تغییری در او ایجاد نشده و هیچ تفکری هم ندارد که قابل تغییر باشد همه چیز در او ظاهری است. این شخصیت به نوعی بیانگر بیماری، خانه بدوشی، بی‌هویتی، درمان بی هدفی، شرمساری، کلافگی، فساد اجتماعی و انتحار است و از این روست که نویسنده باز هم مجبور به خلق شخصیت پیکارسک دیگری است. او ناخواسته طرح داستانش را به داستان‌های پیکارسک نزدیک کرده است، چرا که ساختار اجتماعی حاکم بر آن دوران باعث و بانی پیدایش چنین شخصیت‌های است.

همچنین «**ویلان‌الدوله** می‌تواند تمثیلی باشد از سرگذشت هر انسانی که به زندگی بی اهمیت هستند و برای بهتر زیستن حاضر به هیچ تلاشی نیستند.» (شمخالی، ۱۳۹۳: ۷۲)

هدف اصلی جمال‌زاده در این داستان نقد افراد ویلان و سرباز جامعه است و چنان که از اسمش بر می‌آید سرگذشت شخصی خانه به دوش و طفیلی و فرصت طلب است که فرجامش مرگ و در خواری و در به دری است.

از سویی می‌توان این شخصیت را «تیپ» دانست. به دلیل نامی که نویسنده برای او در نظر گرفته به سادگی قابل شناختن است. جمال‌زاده در این داستان با لحنی طنزآمیز شخصیت علافی را به تصویر کشیده که مصداق بسیاری از آدم‌هاست.

در این میان جمال زاده با معرفی شخصیت دیگری که با استفاده از نام علما زن تار بدبختی را برای خود عقد می‌کند گریزی می‌زند به نقد مذهب که در دیگر داستان‌های او هم نمود دارد.

شخصیت دیگری که **ویلان‌العلما** نام دارد نیز می‌تواند تیپی باشد از افرادی که با پوشیدن لباس روحانیت، به کار وکالت و وصایت و امور دیگری از این قبیل مشغول بوده و مردم را سرکیسه می‌کردند.

«راست است که **ویلان‌العلما** برای **ویلان‌الدوله** دوست تام و تمامی بود و از هیچ کاری در راه او مضایقه نداشت ولی او هم از وقتی که در راه قم وکیل و وصی یک تاجر بدبختی شده و زن او را به حباله نکاح خود درآورد و صاحب دورانی شد به کلی شرایط دوستی قدیم و انسانیت را فراموش نموده و حتی سپرده هر وقت **ویلان‌الدوله** در خانه او را می زند بگویند آقا خانه نیست.»(جمال‌زاده،۱۳۷۹: ۱۲۲)

ویلان‌الدوله با همه بدی‌هایش شخصیتی پویا به شمار می‌رود. او با این که عمری را دربه در و مزاحم بوده و خود را توجیه کرده است در نهایت به اشتباهش پی می‌برد و با نامه‌ای از همه عذر می‌خواهد و خود را از شر دنیا و مردم را از شر خود می‌رهاند. این کنش نشان دهنده تغییری است که در اخلاق او پیدا شده است.

شخصیت پردازی داستان آفتاب لب بام

طرح داستان

کل خانواده روزه دارند به همین علت کم حوصله‌اند. پدر خانواده که خود را بزرگتر می‌داند و به خود حق می‌دهد که امر و نهی کند انتظار ندارد دخترها از فرمانش سرپیچی کنند.

دخترها روزه هستند و حال و حوصله ندارند از طرفی توان نافرمانی هم ندارند و تنها با غرولند می‌فهمانند که از این همه امر و نهی خسته شده‌اند.

پدر که نزدیک افطار در اثر تشنگی و گرسنگی خلقش تنگ است نمی‌تواند این رفتارها را تحمل کند. به همین دلیل با خشونت رفتار می‌کند تا آنها ادب شوند.

مادر علاوه بر این خودش هم از دست رفتار شوهرش در ماه رمضان ناراضی است، دلش برای دخترها می‌سوزد و به پشتیبانی آن‌ها تلافی بد خلقی‌های چند روزه پدر را درمی‌آورد و سر افطار طوری با او رفتار می‌کند که مجبور می‌شود از خانه بیرون برود. تصویری کلی داستان یک خانواده چهار نفره با دو جایگاه مشخص است:

پدر رئیس خانواده، مادر و بچه ها امر بر و زیر دست. این تصویر کلیت یک خانواده مذهبی ایرانی را تشکیل می‌دهد و برشی است از ساعاتی کوتاه از یک روز ماه رمضان که در میان ایرانیان آداب خاصی دارد و همه با آن آشنا هستند.

شخصیت‌ها و نحوه معرفی آنها

الف-پدر

داستان از زاویه دید سوم شخص روایت می‌شود. بنابراین معرفی شخصیت‌ها بر عهده راوی است. در این داستان چهار شخصیت وجود دارد که همگی به نوعی نقش ایفا می‌کنند. عامل اصلی رویدادها **پدر** خانواده است که در حکم رئیس و سالار است و رفتار اولیه او موجب کشمکش و حادثه می‌شود. در اولین جمله داستان پدر معرفی می‌شود. مردی متشرع که تسبیح می‌گرداند و ذکر می‌گوید و نماز می‌خواند:

«**پدر** دو بار دور حیاط گشت و آمد توی اتاق. جانمازش را از روی رف برداشت و پای بخاری نشست. جانماز پارچه قلمکار یک تخته بود بازش کرد و دوزانو روی آن نشست» (آل‌احمد، ۱۳۹۰: ۷۱) این تصویر برای اغلب خانواده‌های مذهبی آشناست. روزه‌داری موجب کاهش قند خون و عصبانیت و بی‌حوصلگی می‌شود و نمود آن در مردان بیشتر است و کوچکترین مطلبی که موجب به‌هم ریختن اعصاب باشد آن‌ها را از کوره به‌در می‌کند.

راوی توضیح می‌دهد که **پدر** شغل اداری دارد و بعد از آمدن از اداره تا ساعت پنج می‌خوابد و پس از آن تا موقع افطار وقت خود را با آبتنی در حوض و بعد قرآن خواندن می‌گذراند. بنابراین می‌بینیم که این شخصیت از نظر اجتماعی هم سطح بالایی دارد و می‌تواند نیمی از روز را هم به استراحت و تفریح بگذراند انتخاب چنین شخصیتی برای این نقش آگاهانه بوده و نویسنده قصد دارد نشان دهد رفتار ناجوانمردانه‌ای که **پدر** در قبال بچه‌هایش دارد ناشی از خستگی مفرط یا کار زیاد نیست و تنها دلیل آن گرسنگی است.

اذان نمازش را گفت و وقتی می‌خواست اقامه بگوید رو به دخترهایش گفت:

«بشماهام! **بتول** تو پاشو. پاشو سماورو بذار اونورتر چائی رم دم کنین.»(آل احمد، ۱۳۹۰:۷۳)

تلفیق امر و نهی پدر با نماز خواندن او نیز روشی آگاهانه برای نشان دادن تقابل مذهب و اخلاق در این فرد است. حتی نمازش هم با تمرکز همراه نیست در حین نماز به یاد گرسنگی و نزدیک شدن زمان افطار است و دلش می‌خواهد همه چیز در لحظه موعود آماده باشد ولی خودش در این کار دخالتی نمی‌کند و به عنوان رئیس خانواده به دیگران دستور می‌دهد.

در این داستان نویسنده جامعه مذهبی را نقد می‌کند که علی رغم اهمیت دادن به امور مهمی مثل روزه گرفتن در ماه‌های گرم تابستان، به اخلاقیات پایبند نیستند. به قولی «داستان مردی است فقیر و متشرع و در احکام دین بسیار سخت گیر و استوار اما جهل با این همه درآمیخته است. اصول اولیه اخلاق یعنی رفتار صحیح در خانه را به کلی از یاد برده است. با دو دختر کودک و نوجوانش بسیار ناجوانمردانه و بد برخورد می‌کند.»(رنجبر، ۱۳۹۱: ۱۰۴)

از همان ابتدای داستان راوی بی حوصلگی پدر و امر و نهی‌هایش نشان می‌دهد که تنها چیزی که برای او مهم است افطار است و همه باید برای بهتر بودن و آماده بودن این موقعیت حاضر باشند اما خودش فقط به نماز و دعا و دستور دادن بسنده می‌کند. بهترین توصیف را **بتول** از وضعیت او می‌دهد:

«هیچی نگو.. بسه دیگه. تو که بابارو می‌شناسی. هیچی نگو. می‌دونی که دم افطار سگ میشه». (ال احمد، ۱۳۹۰: ۷۰)

ب- مادر

دومین شخصیتی که معرفی می شود **مادر** است که روی ایوان نشسته و در حال بافتن لباسی بچگانه است و گویا باردار است. **مادر** ساکت است و سرش به کار خود گرم است. تا این که سر افطار صدایش درمی‌آید به طوری که مرد عاصی شده از خانه بیرون می‌رود. این تصویر نیز شباهت به اغلب زنان خانه دار دارد. آن‌ها ساکت، منفعل و همیشه مشغول به کاری هستند و جز در مواقع اضطراری صدایشان شنیده نمی شود:

«**مادر** دیگر بی‌تاب شده بود هنوز رنگ به صورتش نیامده بود و همان طور که دستهایش تند میله‌ها را بالا و پایین می‌برد یک دفعه سر رفت:

- خجالت نمی‌کشه ... بی غیرت... بی رحم!» (همان: ۶۸)

به عقیده یکی از منتقدان، «**مادر** بدون این که سعی در درک همسر و فرزندانش داشته باشد با نق زدن فضا را متشنج‌تر می‌کند و نمی‌تواند کمکی به بهبود وضعیت بکند.» (قصابی، ۱۳۹۱ :۳۸) اما به نظر می‌آید این قضاوت نیز ناعادلانه باشد. منظور نویسنده در طرح شخصیت **مادر** در این داستان این است که نشان دهد زنان خانه دار گر چه منفعل و آرام هستند اما در

دل خود نسبت به رفتار مستبدانه ناراحتند ولی تا زمانی که خود زیر ستم هستند صدایشان درنمی‌آید. در اینجا **مادر** به طرفداری از دخترانش به شوهر می‌تازد. رفتار زن منفعلانه است. در برابر شوهرش سکوت می‌کند اما نمی‌تواند به خاطر کتک خوردن دخترها ساکت بماند. با این وجود شخصیت وی طوری نیست که میانه را بگیرد و نگذارد دعوا سر بگیرد یا غوغا را بخواباند.

از سویی می‌توان کار زن را توجیه کرد که پدران خانواده که خود را رئیس می‌دانند توجهی به زنان نداشته و اگر زن زودتر هم دخالت می‌کرد نمی‌توانست میانه دعوا را بگیرد و ممکن بود که کتک خوردن خودش نیز بیانجامد و می‌توان تصور نمود که سابقه این امر در گذشته برای زن تداعی شده باشد که ترجیح می‌دهد به جای دخالت در امور پدر و دختران خودش گوشه‌ای از امر و نهی مرد انجام دهد و به این طریق غائله را به تعویق بیندازد.

این وضعیت نشان می‌دهد زن از نوع افراد بی سوادی است که در سن کم به خانه شوهر رفته چیزی از زندگی نمی‌دانند و تنها در انفعال و سکوت به سر می‌برند. مادر از وضعیت دخترها با اطلاع است و می‌داند که حالشان خوب نیست و روزه گیری آن‌ها را از پا انداخته است به همین دلیل به آن‌ها دستور نمی‌دهد و خود کارها را انجام می‌دهد:

«**مادر** کار بافتنی‌اش را کنار گذاشت. آمد جلو، قوری را آب بست گذاشت سر سماور. دستمال قوری را هم روی آن انداخت و دوباره به جایش برگشت. کار بافتنی‌اش را به دست گرفت و مشغول شد» (همان: ۷۶). پس از کتک کردن **صغرا** تازه مادر از جا بلند می‌شود و بی هیچ حرفی، دختر را لب حوض می‌برد و به کمک **بتول**، صورتش را می‌شوید. **مادر** عصبانیت خود را با تند تند کار کردن نشان می‌دهد. «این‌بار میله‌ها تندتر بالا و پایین می‌رفت.» (همان: ۷۶)

و بالاخره در نهایت عصبانیت صدایش درمی‌آید اما به طور غیرمستقیم «خجالت نمی کشه...بی‌غیرت...بی‌رحم» (همان: ۷۷)». خشم خود را نشان می‌دهد. آخرین حرف‌های **مادر** نشان می‌دهد که پدر از اول ماه رمضان خون به دل او و بچه‌ها کرده است.

ج- دخترها

دخترها هر دو با هم معرفی می شوند:

«**بچه‌ها** دو تا دختر یکی ده دوازده ساله و دیگری کوچکتر، توی ایوان روبه‌روی مادرشان به دیوار تکیه داده بودند و از حال رفته بودند.»(همان: ۷۲)

این نوع معرفی شخصیت و عدم ذکر سن دختر کوچکتر نشان می‌دهد شخصیت‌ها برای نویسنده آشنا هستند و احتمالا آن‌ها را می‌شناسد و نمی‌تواند سن دختر دیگر را حدس بزند. در این دوران این نوع شخصیت‌ها که در سن کم روزه گرفته و دم افطار بیحال می‌شدند کم نبود و به سادگی می‌شد بسیاری از آن‌ها را در خانواده‌ها یافت. راوی وصف وضعیت این **دخترها** را این طور ادامه می‌دهد:

«رنگشان پریده بود. دهانشان باز مانده بود و نگاه چشمشان به دست مادرشان که هنوز قوت داشت و میله‌ها را تند بالا و پایین می‌برد دوخته شده بود.»(همان)

نوع شخصیت‌ها

شخصیت‌های این داستان همه یک خانواده هستند و از نوع ساده‌اند. **مادر** در این داستان شخصیت پویایی است وی در ابتدا ساکت و منفعل است اما در انتهای داستان تصمیم گرفته طغیان کند و کارهای چند روزه شوهرش را زیر سوال ببرد. در ابتدای داستان تصویری از **مادر** داریم که ساکت نشسته و به کار خود مشغول است اولین اعتراض را غیرمستقیم و زیر لبی و در نهایت مستقیماً بیان می‌کند؛ بنابراین تنها شخصیت پویای داستان اوست. پدر و دخترها دچار تغییری نشده‌اند **پدر** همچنان مستبد و بد اخلاق است و **دخترها** هم ساکت و بدون حرف مانده‌اند و دختر کوچکتر همچنان گریه می‌کند. ذکر دوازده ساله بودن یکی از دخترها و کوچکتر بودن آن دیگری نشان از این دارد که این روزه گرفتن برای بچه‌ها طاقت‌فرساست اما پدر این درک را ندارد و گمان می‌کند تنها اوست که گرسنه است و حق دارد فرمان بدهد. نویسنده شخصیت مادر را آرام و منفعل توصیف می‌کند به طوری که با وجود روزه بودن خودش را سرگرم می‌کند و در حال انجام کار مفیدی است و احتمالا نوزادی در راه دارد. ولی **پدر** مشغول خواندن نماز قضا و عبادت است و در عین حال مردم آزاری هم می‌کند. این تقابل در رفتار این دو، واقعیت جامعه آن روز را نشان می‌دهد. «گویی نقد حالی از تجارب خانه پدری آل احمد است»(رنجبر،۱۳۹۱: ۱۰۴)

دخترها از پدر می‌ترسند با وجود این در نزدیکی افطار دیگر حال و جانی برایشان نمانده که بلند شوند و اوامر او را اجرا کنند. این ترس زمانی بیشت نمایانده می‌شود که وقتی پدر به سمتشان می‌آید فرار می‌کنند و پس از کتک خوردن **صغرا**، **بتول** جرأت نمی‌کند به او کمک کند:

«دیگر طاقت **پدر** تمام شده بود. خودش را با دو قدم به ایوان رساند. **دخترها** از جایشان پریدند.»(آل احمد، ۱۳۹۰: ۷۴)

به نظر می‌آید جلال بدون این که قصد نفی ارزش‌هایی مثل پایبندی به روزه داری را داشته باشد، در صدد نفی ضد ارزش‌های اخلاقی است.

نتیجه

با بررسی این سه داستان و تطبیق آن‌ها با هم به این نتیجه می‌رسیم که نوع شخصیت های این سه نویسنده با هم تفاوت دارد. علوی و جمال‌زاده با طرح یک شخصیت اصلی، او را محور قرار داده و زندگی او را روایت می‌کنند. در این دو داستان با وجود کوتاهی، روزگار درازی توصیف می‌شود. شخصیت اصلی جمال‌زاده سیاسی و «تیپیک» است ولی شخصیت **ویلان‌الدوله** نمادین است. شخصیت **میرزا** پیچیده و شخصیت **ویلان‌الدوله** ساده است. شخصیت‌هایی که جلال به تصویر می‌کشد همه در داستان نقش دارند، اما نقش پدر و مادر پررنگ تر است. کنش اصلی که موجب پدید آمدن داستان شده از آن **پدر** است و کنش دیگری که داستان را به نقطه اوج و پایان می‌رساند از آن **مادر** است. در داستان میرزا، کنش شخصیت اصلی در ترک وطن و فراری شدن، موجب پدید آمدن داستان شده است و در نهایت نیز تصمیم او داستان را به پایان می‌برد و البته طرح همچنان باز است و مشخص نیست که **مهری** بالاخره حقیقت را می‌فهمد یا خیر.

ویلان‌الدوله تنها شخصیت داستان جمال‌زاده است که تنها کنش او آوارگی و مزاحمت و لاف زدن است و در نهایت خود او داستان را به پایان می برد. در نگاهی کلی، جلال را می‌توان نویسنده‌ای دانست که شخصیت‌هایش را از افراد بسیار عادی جامعه انتخاب کرده است به طوری که با نگاه به اطراف خود بسیاری از آن‌ها را می‌توانیم ببینیم اما شخصیت‌های

داستان علوی و جمالزاده کمیاب‌اند و در همه جا دیده نمی‌شوند. از نظر نوع معرفی شخصیت نیز باید گفت جلال بیشتر از تکنیک‌های داستان‌پردازی استفاده کرده و شخصیت‌ها را با اشکال گوناگون معرفی می‌کند. اشخاص این داستان بیشتر به واسطه کنش و گفت‌وگو معرفی شده و درونشان بر ملا می‌شود ولی در دو داستان دیگر توصیف نقش مهمی دارد و بیشتر روایت داریم تا گفت‌وگو و کنش.

منابع

۱. آل احمد، جلال(۱۳۸۶) **سه تار**، چ۹، تهران: فردوس.

۲. براهنی،رضا(۱۳۶۲) **قصه نویسی**، چ۳، تهران:نشر نو.

۳. بهارلو، محمد (۱۳۷۷) **گزیده آثار بزرگ علوی**، چ۱،تهران: علم.

۴. بی نیاز، فتح الله (۱۳۹۲) **درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی**، چ۱،تهران، افراز.

۵. پارسی نژاد، کامران (۱۳۸۱) **نقد و تحلیل گزیده داستان‌های سید محمد علی جمال‌زاده**، چ۱،تهران: روزگار.

۶. پرهام، سیروس(۱۳۶۲)**رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات**، چ۷،تهران: آگاه.

۷. جمال‌زاده، محمد علی(۱۳۷۹) **یکی بود یکی نبود**، به کوشش علی دهباشی، چ۱،تهران: سخن.

۸. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۸) **نقد آثار بزرگ علوی**، چ۱،تهران: فرزانه.

۹. دهباشی، علی(۱۳۸۴) **یاد بزرگ علوی** ، چ۱،تهران: ثالث.

۱۰.رنجبر، ابراهیم (۱۳۹۱) **بررسی و تحلیل آثار جلال آل احمد**، چ۱،۱،تبریز: آیدین.

۱۱.علوی، بزرگ(۱۳۸۵) **میرزا**، چ۲،تهران: نگاه

۱۲.فرزاد، عبدالحسین(۱۳۷۸) **دربارهٔ نقد ادبی**، تهران: قطره.

۱۳.میر صادقی،جمال(۱۳۷۶) **عناصر داستان**، چ۱،تهران: سخن

۱۴.میر صادقی، میمنت(۱۳۷۹) **رمان‌های معاصر فارسی**، چ۱،تهران: نیلوفر.

۱۵.میر صادقی، جمال(۱۳۸۰)**عناصر داستان**،چ۴.تهران:علمی

مقالات

۱۶.شمسی، طاهره(۱۳۹۱) **جمالزاده و گی دو مو پاسان**، بررسی تطبیقی دو داستان ویلان الدوله و ویلان، فصلنامه نقد ادبی، سال۵، ش۱۹،صص۱۵۷-۱۶۶.

پایان نامه ها

۱۷.ابدالی(۱۳۸۸) **بررسی طنز در آثار جمال‌زاده**، پایان نامه کارشناسی‌ارشد.

۱۸.ایزانلو، امید(۱۳۹۳) **تحلیل و نقد جامعه شناختی داستان‌های جلال آل احمد و نجیب**

محفوظ، پایان نامه دکتری ادبیات به راهنمایی حسن عبدالهی، دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۹.بخشنده، زهرا(۱۳۹۴) **تحول درونمایه ادبیات داستانی معاصر در آثار جمال‌زاده هدایت و علوی**، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی علیرضا مظفری، دانشگاه ارومیه.
۲۰.استاجی،ابراهیم(۱۳۶۹) **شخصیت در آثار بنیانگذاران داستان نویسی فارسی جمال‌زاده – هدایت**، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی دکتر یاحقی، دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۱.رحیمی پطرودی، آزاده(۱۳۹۰) **بررسی مسایل سیاسی اجتماعی در داستان‌های بزرگ علوی**، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی رضا ستاری، دانشگاه پیام نور بابل.
۲۲.شمخالی، سولماز(۱۳۹۳) **تحلیل و بررسی داستان‌های کوتاه معاصر ایران از منظر زاویه دید و طرح و پیرنگ با تاکید بر داستان‌های کوتاهی از محمد علی جمال‌زاده، صادق چوبک و بزرگ علوی** ،پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی برات زنجانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال.
۲۳.شیروانی، انورعلی(۱۳۹۰) **بررسی عناصر داستانی در آثار بزرگ علوی**، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی پرویز محمدی، دانشگاه پیام نور تبریز.
۲۴.قصابی، رقیه(۱۳۹۱) **بررسی و مقایسه سیمای زن در داستان‌های کوتاه جلال آل احمد و سیمین دانشور**، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی باقر صدری نیا، دانشگاه تبریز.
۲۵.محمدی، کژال(۱۳۹۵) **مطالعه تطبیقی رئالیسم اجتماعی در رمان های احمد محمود: همسایه ها، داستان یک شهر، و چارلز دیکنز: خانه قانون زده ، داستان دو شهر، از منظر جامعه شناسی لوسین گلدمن**، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته پژوهش هنر به راهنمایی عطا اله کوپال، دانشگاه آزاد تهران مرکزی.

Characteristics of characterization in three stories of the great Alavi, Jamalzadeh, Al-Ahmad

Fatemeh Kaab Asl[1], Dr. Nawazullah Farhadi[2]

Abstract

The character as the most important element of the story from the past has had significant changes in terms of features and how to introduce it in the story. In the post-Constitutional literature, the short story was created with the presence of real characters and not the legendary heroes, and the novices chose their story from ordinary people and created a significant transformation in storytelling. In this study, three stories of Mirza, Vilean al-Dawlah and Aftabe labe bam were reviewed for characterization, and we concluded that Alavi and Jamalzadeh introduced the characters through the description, but glory of other techniques such as action and dialogue use he does. Also, the characters of Jalal Al-Ahmad are more familiar to the reader than the characters of Alavi and Jamalzadeh. Alawi has created a political personality that has a behavioral complexity and is typical of the type. Vilean al-Dawla Jamalzadeh can also be considered a symbol of displaced people, but the characters are simple glories. The other result is that the character of Mirza and the characters of Al-Ahmad is apart from the mother of the family,are static , but Vilanah Al-Dula Jamalzadeh and mother of the story of Jalal are dynamic.

Keywords: Element, Personality, Story, Mirza, Violan Al-Dawlah, Aftabe Labe bam

[1]. PhD student of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Gachsaran Branch, Islamic Azad University, Gachsaran. Iran.
[2]. Professor Yar, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran. (Responsible author)